

نگاهی به مجموعه‌ی «کسی ابرها را تکان می‌دهد»

بگو کیست جاری در این بیت‌ها

آرش شفاعی



نام کتاب: کسی ابرها را تکان می‌دهد
نویسنده: داوود لطف‌الله
تصویرگر: مریم نیکخواه ایبانه
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
نوبت چاپ: اول ۱۳۷۸
شمارگان: ۷ هزار نسخه
تعداد صفحات: ۳۴ صفحه
بهاء: ۸۵۰ تومان

که نمونه‌ای از این‌گونه کتاب‌ها چند شماره‌ی پیش در همین مجله به نقد کشیده شد - کودکان و نوجوانان با اسلام به عنوان دینی کامل آشنا می‌شوند و با بهره‌گیری از زندگی و سیره‌ی پیشروان دینی می‌توان معارف و مفاهیم اسلامی را به نسل آینده‌ی کشور منتقل کرد.

در برابر؛ رویکردی دیگر به ادبیات مذهبی معتقد است که انتقال معارف دینی را می‌توان با بهره‌مند کردن کودکان و نوجوانان از گوهر و اساس دین انجام داد و به جای درگیر کردن ذهن کودک در حکایات و روایات، باید نخست کودکان موحد و خداپاور تربیت کرد و زیبایی‌های اعتقاد به ذات پروردگار را به آنان نشان داد؛ هنگامی که فطرت یگانه‌پرست کودک شکوفا شود، او خود راه درست دین‌ورزی را خواهد آموخت. این نگاهی است که در سراسر مجموعه‌ی «کسی ابرها را تکان می‌دهد»

سروده‌ی داوود لطف‌الله اتخاذ شده است.

واژه‌ی کلیدی تمام ۱۳ شعری که در این مجموعه جمع شده است، «خدا» است. شاعر به دنبال آن است که چشم و گوش نوجوان را به سمت دیدن و شنیدن نشانه‌ها و جلوه‌های خدا در جهان پیرامونش بگشاید.

ما در این‌جا در پی آن نیستیم که تکلیف مخاطبان را روشن

دعوی اهل شریعت و اهل طریقت، مباحثات طولانی اشعریان و معتزله، جدل‌های کلامی و روایی، بحث و جدال تاریخی اهل جبر و اهل اختیار و... نمونه‌هایی از درگیری‌های ذهنی و عقیدتی میان معتقدان به مذهب است.

رویکردهای متفاوت و متکثر به مقوله‌ی مذهب، فقط در میان فیلسوفان دین‌مدار، اهل کلام و محدثان دیده نمی‌شود؛ بلکه در ادبیات و هنر دینی نیز می‌توان نمودها و نشانه‌های آن را دید.

در سال‌های اخیر با توجه و علاقه‌ی مضاعفی که به مذهب و موضوعات مذهبی و انتقال باورهای دینی به کودکان و نوجوانان شاهد بوده‌ایم، جلوه‌ای از این رویارویی - البته به شکلی خاموش و بدون جنجال‌های رایج - را در حوزه‌ی ادبیات کودک و نوجوان نیز دیده‌ایم.

جلوه‌ای از این اختلاف نگرش و رویکرد را می‌توان در شعرهایی دید که در این سال‌ها تحت عنوان ادبیات آیینی و شعر دینی شاهد رشد و گسترش آن‌ها بوده‌ایم.

یک نگرش به شعر مذهبی معتقد است با منظوم کردن آیات نورانی قرآن، حکایات و روایات پیرامون زندگی پیامبر اسلام (ص) و ائمه‌ی اطهار(ع) و حتی احکام و مسائل شرعی -



کنیم که این نگاه یا آن نگاه، بهتر است یا نیست؛ ولی از آن جایی که مجموعه‌ی مورد بحث ما به نگرش دوم معتقد است، بر آن هستیم که آسیب‌هایی را که بر این نوع نگاه وارد است، بیان کنیم؛ چرا که احساس می‌شود در سال‌های اخیر - و به خصوص تحت تأثیر مرحوم قیصر امین‌پور - نوعی شعرهای خدا ستا ولی به شدت معتقد به صلح کل در ادبیات کودک و نوجوان ما رایج شده است که عدم آسیب‌شناسی این جریان، می‌تواند به معنای تأیید صد در صد این جریان تلقی شود.

شعرهایی از جنس سروده‌های «کسی ابرها را تکان می‌دهد» تمام حرف حساب‌شان این است که:

کسی ابرها را تکان می‌دهد
 به یک دانه‌ی ریز جان می‌دهد
 کسی راه دریای پر موج را
 به یک رود خسته نشان می‌دهد
 کسی با شروع لطیف بهار
 به شاخه، گلی نوجوان می‌دهد
 کسی در دل باد و باران و برف
 به بال کبوتر توان می‌دهد...
 تا آن جایی که بالاخره حرف آخر را می‌زند که:

... بگو کیست؟ جاری در این بیت‌ها
 کسی که به ما آب و نان می‌دهد
 کسی که نفس‌های خوش‌بوی او
 امیدی به قلب جهان می‌دهد
 همان کس که با هدیه‌ی خنده‌ای
 خوشی را به ما ارمغان می‌دهد
 کسی نیست جز خالق لحظه‌ها
 که یادش به ما روح و جان می‌دهد

شک نیست که توحید و خداباوری رکن رکن دین و اعتقاد به ماورا است و اساس و پایه‌ی دینداری، معتقد بودن به حضور و وجود همیشگی و ازلی - ابدی حضرت باری تعالی است و باز هم شکی نیست که تا آن زمان که جان و دل کسی به‌طور کامل از یقین توحید و خداباوری سرشار نباشد، روی رستگاری نمی‌بیند و به درک گوهر دین و سعادت اخروی نائل نمی‌شود.

اما یادمان باشد که اگر قرار است نوجوانان دین‌دار بار آوریم، باید دین را به عنوان مجموعه‌ای کامل و تام و تمام به نسل آینده بیاموزیم و دین نیز مجموعه‌ی منسجمی از اعتقاد به اصولی است که توحید سرسلسله‌ی آن‌ها است ولی بدون اعتقاد به دیگر اصول دین و دین‌داری کامل نیست. البته شاعر درباره‌ی سرودن شعر کاملاً دینی ادعایی نکرده است ولی این که مضمون همه‌ی شعرهایش دینی است، نشان‌گر دغدغه‌های او است و این دغدغه‌های ارزشمند و احترام‌برانگیز کامل نیست اگر یک اصل از اصول دین را ببینیم و از دیگر اصول آن غافل شویم.

نکته‌ی دیگری نیز در این گونه شعرها - البته به صورت ناخودآگاه - وجود دارد که اگر شاعران به آن دقت نکنند می‌تواند - خدای ناکرده - به نقض غرض پاک آن‌ها در سرودن این گونه

شعرها منجر شود و آن افتادن شاعر در ورطه‌ی «جاندارپنداری ذات خداوند» و «تجسد الهی» است.

این نکته، نکته‌ای است ظریف و البته حساس چرا که شاعر در این گونه آثار، سعی می‌کند از یک طرف با استفاده از صور خیال، شعر را برای مخاطب خود رنگ‌آمیزی کند؛ از طرف دیگر می‌خواهد عمق نزدیکی خداوند به انسان‌ها را نشان دهد و در عین حال بگوید خدا در همه چیز و همه حال هست پس ممکن است ناخودآگاه این دست گذاشتن بر قوه‌ی تخیل مخاطب شعر و شاعر را به سمتی ببرد که برای خداوند جسم و افعال انسانی خیال کند.

شاید این ایراد در نگاه اول کمی سخت‌گیرانه و دور از ذهن بیاید ولی باید به یاد داشت که یکی از مهم‌ترین آسیب‌هایی که ادبیات مذهبی ما در سطح کلان خود با آن روبه‌رو است، جمع شدن همین ساده‌انگاری‌ها و عدم حساسیت‌ها در نقل و روایت موضوعات مذهبی است که بعدها به تحریف‌ها یا کژفهمی‌های دینی انجامیده است. شاعر مذهبی باید همواره دغدغه‌ی این را داشته باشد که در به کار بردن واژه‌ها - به‌خصوص واژه‌ها و عبارات و اصطلاحاتی که به ذات احدیت مرتبط می‌شود - دچار ساده‌اندیشی و تساهل ناروا نشود و صفات سلبی و ایجابی خداوند را جابه‌جا نکند؛ به خداوند مکان و زمان را نسبت ندهد و ... این موضوع فقط در شعرها اهمیت ندارد بلکه در تصویرگری کتاب هم مهم است؛ تصویر صفحه‌ی ۱۹ کتاب نمی‌تواند شبهه‌ی تجسد خداوند را به ذهن متبادر کند؟

ترجمه کنیم باید بگوییم: کاسه‌ی دستم را / پُر می‌کنم از آواز باران؛ البته به نظر می‌رسد در این میان، نیاز به جابه‌جایی تعدادی حرف ربط و اضافه هست که در شعر شاعر رعایت نشده است! یا:

صبح خنده می‌زند به روی دشت
 که به نظر می‌رسد صبح در این سطر دو فعل متفاوت «لبخند زدن» و «خنده کردن» همان خندیدن» را با هم ترکیب کرده است تا به فعل «خنده زدن»- که حتی اگر روزگاری مصطلح هم بوده در این شعر جایگاهی ندارد- دست یابد. شاعر در شعر «زیبایی» که به وضوح تحت تأثیر «صدای پای آب» سپهری است مصرعی دارد که برای درست خواندن آن باید کلمه‌ی «لپ» را به شکلی خاص تلفظ کنیم این هم نمونه‌ای است از عدم به‌کارگیری درست زبان:

بوسه‌ی قطره‌ی شبنم به لب غنچه و گل
 البته در این جا به این که این بوسه به لب غنچه هم شعر را کمی «لوس» کرده است، کاری نداریم! آن‌چنان که گفتیم شاعر در برخی شعرهایش، نشان داده است که توجه چندانی به ظرافت‌های زبان شعر ندارد و گه‌گاه این ضعف‌های زبانی از گوشه و کنار شعرهای شاعر بیرون می‌زند؛ از جمله استفاده‌ی چندباره از فعل «گشتن» به جای «شدن» و از همه مهم‌تر کلمات «شوی» که در بیشتر شعرها نمونه‌هایی از آن‌ها می‌بینیم:

باید امشب یک کس دیگر شوم
 با خدا در شب صمیمی‌تر شوم
 که قید «در شب» حشو به نظر می‌رسد.
 از من گرفت آن پیلهم را
 «آن» حشو است.
 او تماشش با خدا
 گرم حرف و گفت‌وگو
 این‌جا هم «حرف» حشو است چرا که گرم گفت‌وگو به‌طور کامل معنا را می‌رساند.
 کسی بعد باران به چشمان ما
 پل خوب رنگین کمان می‌دهد
 صفت خوب، دم‌دستی‌ترین صفتی بوده است که شاعر پیدا کرده تا خلأ وزنی را بپوشاند، عین همین اتفاق، در شعر دیگری هم افتاده است:

تا لمس خوب آن صدای خیس
 و باز هم حشو بودن کلمه‌های «خود» و «این» در این سطرها:

خود رقص علف‌ها
 و:
 در این آیینه‌ی آب
 از این‌گونه ایرادها که بگذریم «کسی ابرها را تکان می‌دهد» می‌تواند نویددهنده‌ی ظهور نگاه تازه‌ی در شعر مذهبی باشد که جسارت، خیال و تعهد را در خود دارد و نیازمند ممارست و دقت بیشتری در زبان شعر است.



داوود لطف‌الله شاعر صبوری است؛ انتخاب موضوعی چالش‌برانگیز چون ذات خداوند که به هر حال حساسیت و اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد تنها یک دلیل برای جسارت او در شعر گفتن است.

او کلیشه‌های قالبی را شکسته است و به جای تکرار شدن در چارپاره‌سرای، مثنوی و غزل و نیمایی هم برای نوجوانان سروده است؛ اگرچه به نظر می‌رسد همان چهارپاره‌هایش از دیگر اشعارش بهتر باشد.

یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که در شعر «لطف‌الله» به چشم می‌آید، ساده‌انگاری‌های زبانی اوست که به نظر می‌رسد معلول کم‌توجهی شاعر باشد.
 مثال می‌آوریم:

من از شکاف شانه‌ها
 به ضرب و زور یک نیاز
 روان شدم به سوی او
 صدای من پر از دعا
 از اصطلاح «به ضرب و زور» برای القای یک امر منفی استفاده می‌شود، امری که اجبار را برساند ولی در این‌جا برای القای یک امر مثبت (آن هم نیاز و دعا) به کار برده شده است.
 یا:

در کاسه‌ی دستم
 پُر می‌کنم آواز باران را
 احتمالاً اگر بخواهیم این دو سطر شعر را به زبان فارسی